

سازمان ناظر بر حقوق بشر در این گزارش ۷۸ صفحه‌ای، ضمن ارائه پیشینه‌ی جمعی از چگونگی شکل‌گیری این معضل و وضعیت فعلی آن، جامعه جهانی را به لزوم رسیدگی و توجه بیشتر هشدار داده و در عین حال از رهبران سیاسی کرد خواسته است که ضمن تأمین نیازهای اولیه خانوادگی خود به کردی که هم اکنون برای اعاده مالکیت خود به منطقه بازگشته‌اند، از آنهایی که هنوز بازنگشته‌اند بخواهد تا زمان شروع روند رسیدگی به ادعاهای مالکیت به منطقه بازنگردند.

فروزه میرمطهری

شماره ۶

Claims in Conflict: Reversing Ethnic
Cleansing in Northern Iraq, August 2004

رورتی در تهران

در خرداد ماه گذشته ریچارد رورتی فیلسوف و متفکر معروف آمریکایی پیه دعوت گروه اندیشه معاصر دفتر پژوهش‌های فرهنگی که تحت سرپرستی رامین جهاننگلو قرار دارد، برای ایراد چند سخنرانی و انجام دیدارهایی با گروهی از روشنفکران ایرانی به تهران سفر کرد. در سخنرانی او که در ۲۳ خرداد در خانه هنرمندان برپا شد، به رغم ناشناخته بودن نسبی‌اش در ایران و این واقعیت که از آثار او تنها چند مقاله به فارسی ترجمه شده است حدود

۵۰۰ نفر در این جلسه حضور یافتند. با توجه به کمبود ظرفیت سالن - حدود ۱۵۰ نفر - این جلسه با ازدحام و رفتارهای خاصی برگزار شد که بیشتر با رفتار تماشاگران یک مسابقه فوتبال تناسب داشت تا یک نشست تخصصی فلسفی. پس از سخنان رورتی به زبان انگلیسی، داریوش شایگان، رامین جهاننگلو و دکتر مک‌لین تام، یک کنش‌پس آمریکایی، توضیحات کوتاهی ارائه دادند. جلسه بعدی سخنرانی رورتی در مؤسسه عالی مدیریت و برنامه‌ریزی برگزار شد و برخلاف جلسه روز قبل، از محیط مناسب‌تری برخوردار بود که بیشتر به لعل فن محدود شد.

موضوع اصلی سخنان رورتی «ارتباط فلسفه و دموکراسی» بود. رورتی طی بیست سال گذشته نوشته‌های بسیاری را به نقد و بررسی فلسفه «نو پراگماتیسم» اختصاص داده است. دیدگاهی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی از سوی متفکرانی چون جان دیویی، پیرس و هنری جیمز مطرح گردید. البته می‌دانیم که رورتی معتقد است در دنیای امروز «فلسفه» به معنای ناب آن که مبتنی بر تفکر متافیزیکی است کارکرد خود را از دست داده و ما امروز در شرایطی به سر می‌بریم که اندیشمندان برای رسیدن به برخی از «حقیقت‌های بنیادین» و تحقق اهداف انسان‌ها برای بهبود وضعیت زندگی مادی و معنوی دیگر نمی‌توانند از فلسفه باری بگیرند.

رورتی ریشه‌های تحولات فکری را عمدتاً در تحولات تاریخی - تجربی هر اجتماعی می‌بیند. وی معتقد است که مهم‌ترین رخدادهای تاریخی در تمدن غرب در پانصد سال گذشته عبارت بوده‌اند از

انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در آستانهٔ قرن هیجدهم میلادی و طرح نظریه یا روایت داروین از تاریخ طبیعی بشر. اگر قبل از سال ۱۸۰۰ میلادی بحث عمدهٔ اجتماعی - فلسفی به عنوان پایهٔ «اصلی حقیقت» بین ایمان و خرد دور می‌زد، انقلاب فرانسه و نوآوری‌های علم این مناقشهٔ فکری را به نفع خود تمام کرد. زیرا بعد از ۱۸۰۰ بحث به مناقشهٔ فکری دیگری تبدیل شد و آن مناقشه بین ضرورت داشتن اصلاح یا انقلاب به عنوان پایهٔ «اصلی خوشبختی انسان» بود. بنابراین، قبل از ۱۸۰۰ بحث اصلی متفکران جهان غرب حول مسئله «حقیقت» دور می‌زد و بعد از ۱۸۰۰ تبدیل شد به مسئله «خوشبختی». در مقولهٔ دوم سؤال اصلی این است که برای رسیدن به این خوشبختی چه نوع تحولات اجتماعی را باید تجربه کرد: انقلاب یا اصلاح؟ طرح اندیشه‌های مارکسیستی در این میان سهم به سزایی داشته‌اند اما به نظر می‌رسد که با فروپاشی نظام کمونیستی در ۱۹۸۹ این مناقشه به نفع اصلاحات به پایان رسیده باشد. به عقیدهٔ رورتی نشان دادن مسئلهٔ «خوشبختی انسان» بر جای «حقیقت» - در شکل دینی یا فلسفی - دیگر پاسخگوی سؤال‌هایی مطرح در باب خوشبختی نیستند، چرا که در دنیای مدرن یک جواب یا تعریف واحد برای «خوشبختی» قائل نمی‌توان شد. به علاوه، نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی برای انسان‌ها به مانع اصلی رسیدن به این خوشبختی تبدیل شده است و آرمان برابری به عنوان یک اصل در جوامع مدرن درآمد است، که در جوامع پیشا مدرن (یعنی قبل از ۱۸۰۰) برای افراد مطرح نبوده است.

از این مرحله به بعد تشکیل نظام‌های اجتماعی مبتنی بر خوشبختی فردی (و نه حقیقت) و توسعهٔ آزادی‌های حوزهٔ خصوصی (فردی) خارج از دخالت-های قدرت حکومتی یا اجتماعی و تساوی کل افسراد جامعه در بهره‌برداری از امکانات در تعیین جهت سیاست‌های عمومی به رکن اصلی دموکراسی مدرن تبدیل شد. به گفتهٔ رورتی اگر در آغاز عصر مدرن فلسفه برای زیر سؤال بردن ساختار فکری و توجیهات سیاسی و اجتماعی نظام‌های غیردموکراتیک (الیگارشی کلیسا و سلطنتی در اروپا) نقش مهمی ایفا کرد، امروز این نقش را از دست داده است.

رورتی در مقابل دیدگاه متافیزیکی که بر این باور است که اگر ما به حقیقت دست یابیم آزادی نیز به همراه آن می‌آید، دیدگاه دیگری را پیشنهاد می‌کند: اگر ما زمینه‌های برقراری آزادی را فراهم کنیم به «حقیقت» نیز دست خواهیم یافت؛ یعنی اگر افراد یک اجتماع از نظر امکانات مادی و معنوی تا حد ممکن مساوی و آزاد باشند، آنچه را که از طریق گفت‌وگو و تعامل به دست می‌آورند می‌توان حقیقت نامید. بر همین اساس است که مقالهٔ رورتی که توسط خشیار دیهیمی به فارسی برگردانده شده است «قدم دموکراسی بر فلسفه» نام گرفته است. برای رورتی فلسفه یعنی آن حوزهٔ فکری انسان‌ها که سعی دلرد بر حقیقتی که پشت پرده صورت ظاهر جهان فرض شده دست یابد؛ یعنی بر آن باطنی که پشت کل ظاهر دنیا نهفته است. از نظر او این تلاش و هدف جز یک توهم و اشتباه که فیلسوفان یونان آن را آغاز کردند و ادیان و بعد علم مدرن از آن پیروی کرد چیز دیگری نبود. او یکی از ریشه‌های این اشتباه را در

تفاوتی می‌بیند که ارسطو یا قائل شدن تمایز بین ظاهر و باطن هر پدیده مطرح کرد و ریشه دیگر را در پاسخ افلاطون به این پرسش که «در چه شرایطی به نفع من است که عادلانه رفتار کنم؟» یعنی در چه شرایطی منافع فرد با منافع جمع منطبق است. فلسفه برای جواب دادن به مسائل مربوط به هر دو حوزه خصوصی و عمومی، یعنی آنچه وظیفه خود می‌دانیم و آنچه وظیفه دیگران، در پی چارچوب‌های معینی است. ادیان و فلسفه نیز در پی یک جواب واحد هستند که هر دو حوزه را در بر بگیرد. ولی روایت داروین از تاریخ بشر، انقلاب‌های مدرن و جنبش هنری رمانتیزم، و واقعیت‌های جوامع چند فرهنگی برای ما این امکان را فراهم کردند که به چند موضع جدید پردازیم:

۱- راهایی از قید سعی و تلاش برای پیدا کردن یک زبان واحد و مشترک برای مسائل حوزه خصوصی (فرد) و عمومی (جامعه)، تکامل و رشد یک فرد و کمال بیشتر لزوماً با عدالت در تعاملات اجتماعی فرد ارتباطی ندارد. فلسفه (با دین یا علم) قادر به ارائه چنین چارچوبی نیستند. (برای مثال مسیحیت معتقد است فرد جایگاه تکاملش را در خدمت به دیگران می‌یابد).



۲- حقیقت امری ساختگی است نه اکتشافی. جهان نهفته‌ای وجود ندارد که دانش و معرفت ما ملزم باشد خود را با آن تطبیق دهد. معرفت و دانش ما را به یک جهان پنهان هدایت نمی‌کند، بلکه صرفاً انعکاس اهداف و نیازهای انسان‌ها است.

۳- بنابراین فلسفه بنیاد دانش‌های دیگر نیست و این ادعا چیزی نیست جز یک ادعای گمراه کننده و بیهوده.

برای رورتنی مهمترین ارزش در حوزه عمومی ابراز و اعلان همدردی و همبستگی با افراد مظلوم است. عملی که همواره مرز بین «خودی» و «غیر خودی» را گسترش می‌بخشد تا در نتیجه افراد بیشتری که درد و رنجشان برایمان اهمیت نداشته (چون غیر خودی بودند) شامل تعریف «خودی» قرار گیرند و انگیزه‌های برای از بین بردن گرفتاری‌های آنها پیدا کنیم. این خواسته فقط در چارچوب یک نظام حکومتی دموکراتیک امکان تحقق پیدا می‌کند؛ چارچوبی که در آن ضمن تمرکز بر پیشبرد مسائل اجتماعی - سیاسی - اقتصادی آزادی هر فرد محفوظ داشته می‌شود و دخالت حکومت در زندگی افراد یا در تصمیم آن فرد برای آنچه از نظر او موجب کمال - یابی‌اش است، به حداقل می‌رسد. در کنار این، در حوزه خصوصی (که تقریباً معادل وجدان یا ضمیر هر فرد است) برای رورتنی مهمترین ارزش، نسبی بودن و فاقد بنیاد دانستن کل باوری و ارزش‌های آن است، به این معنی که هر باور یا ارزش قابل تغییر یا بازتعریف است.

این باور نشانگر شجاعت فرد مدرن است که علی‌رغم تمام سنت‌ها و باورهای اجتماعی، تاریخی یا

خانوادگی که به ارث برده، بر آن است که آدمی «نو» بسازد. البته اگر این موضع با شرط نخست پیش گفته، یعنی همدردی با هر فرد مظلوم و اعتقاد به روش‌های دموکراتیک، همراه نباشد، به نوعی خودخواهی غیر اجتماعی تبدیل می‌شود. رورتی معتقد است که یک فرد هم‌زمان هم می‌تواند برای کاهش رنج دیگران ارزش قائل باشد و هم متوجه باشد که تمامی ارزش‌های او بنیان مطلق متافیزیکی (عملی، دینی، یا فلسفی) ندارند.

این زبان بشری که شامل صداهای متفاوت است برای اهداف خاص به کار می‌رود. این نظر مبتنی بر نظریه کاربردشناسی زبان است که در آن زبان انعکاس و بازنمود حقیقت پنهان فرازبانی نیست که از طریق زبان‌های عینی علم یا از طریق استعاره‌های عرفانی - دینی به یک دنیای پنهان اشاره کند بلکه زبان ابزاری است برای تحقق بخشیدن به اهداف انسان‌ها، و خود این اهداف بر مبنای نیاز انسان‌ها شکل گرفته‌اند - نیازهایی مانند پیش‌بینی اتفاقات در دنیای طبیعی (علت و معلول)، یا نیاز برای ابراز امیدها و تجسم چشم‌اندازی برای آینده فرد یا جامعه (تخیل، هنر، ادبیات، شعر...) به هر حال، یک چنین فلسفه‌ای به هیچ وجه بنیان دانش‌های اجتماعی و هنرهای دیگر را تشکیل نمی‌دهد.

البته آثار رورتی و محتوای مباحث مطرح شده از سوی او خیلی وسیع‌تر از آن است که بتوان آنها را در این چند سطر خلاصه کرد، ولی امیدوارم این تعریف مختصر خواننده را تا حدی با روح کلی بحث رورتی آشنا کند.

حال ببینیم در ایران به سخنان او چگونه واکنش نشان داده شد. در ابتدا باید بگویم که استقبال گسترده‌ای که از سخنرانی رورتی در خانه هنرمندان انجام گرفت در قیاس با معرفی شمه‌ای از آراء وی که در بالا بدان اشاره شد متناقض‌نما به نظر می‌آید. زیرا علت استقبال اکثر افسرادی که برای شنیدن سخنان رورتی آمده بودند اهمیتی بود که برای فلسفه قائل بودند و علی‌القاعده چندان با نقد رورتی از فلسفه و نقشی که برای آن قائل است آشنا نبودند.

دربوش شایگان، به طور مختصر به نقد جوهر صحبت رورتی پرداخت، یعنی به این نظریه رورتی توجه کرد که بهتر است به تفکر و معرفت به صورتی غیربنیانی بنگریم؛ در نظر شایگان فهم و پذیرش این نظریه برای ایرانی و شرقی دشوارتر است تا برای یک غربی، زیرا ایران فرهنگی بنیان‌گرا و متافیزیکی دارد که در حیطه‌های مختلف اندیشه و عمل جامعه ایرانی، اعم از تاریخ و هنر و ادبیات و باورهای دینی و مذهبی و اعتقادی‌اش جاری است. شایگان بر این باور است که برای یک فرد ایرانی امروزی که هویت‌اش آمیخته‌ای از ارزش‌های ایرانی، اسلامی، و غربی است پذیرش دیدگاه رورتی به صورت اندیشه‌ای یکپارچه میسر نیست.



شایگان خود می‌گوید که همزمان به بنیان‌گرایی و ضد-بنیان‌گرایی اعتقاد دارد. چرا که همزمان هم در دنیای فرهنگی (سنتی) بنیانی ایرانی زندگی می‌کند و هم در دنیای مدرن غرب جهانی. متأسفانه فرصت کافی برای تشریح و توضیح این نکات بسیار جالب نبود. مباحثی که اگر باز می‌شد قطعاً شنیدنی می‌بود، زیرا به تضادهای امروزه فرهنگ ایران اشاره داشت؛ به خصوص آن که جمهوری اسلامی ایران از معدود نظام‌های حکومتی جهان امروز است که (حداقل رسماً) بر مبنای یک چارچوب متافیزیکی استوار است. البته باید این نکته را هم متذکر شد که فرهنگ‌هایی از نوع فرهنگ ایران نیز برای رورتنی خیلی ناآشنا نیست؛ چرا که وی فرهنگ بسیاری از کشورهای اروپایی را نیز متافیزیکی می‌داند و به هر حال به قول رورتنی «یک فرهنگ وراء متافیزیکی همان قدر ممکن است که یک فرهنگ وراء دینی ممکن است».

البته بازتاب‌های منفی‌تری هم جود داشت. برای گروهی رورتنی با مسائل مهم «فلسفی» بسیار ساده و پیش پا افتاده برخورد کرده بود؛ از دیدگاه آنها این روش برای جامعه غیرقابل استفاده بود. به نظر می‌رسد این برداشت‌ها ناشی از ناآشنایی با سبک امریکایی - پراگماتیک رورتنی است. در ایران بسیاری انتظار دارند که یک «فیلسوف» به سؤال‌های بنیادین و عمیق بپردازد مانند آن که انسان از کجا آمده است؟ به کجا می‌رود؟ معنی زندگی چیست؟ حال آن که رورتنی معتقد است که نه تنها فیلسف امروز جویای به این سؤال‌ها ندارد، بلکه هیچ جواب عامی هم وجود ندارد. - به جز این که هر فرد باید آزاد باشد تا

معنی زندگی خود را در چارچوبی دموکراتیک تعیین کند و این برنامه‌های زندگی یک فرد به حق فرد دیگری لطمه وارد نکند. علاوه بر این، وی معتقد است که فلسفه یا علم یا دین یا به طور کلی باورها و ارزش‌های بنیادین که در ضمیر هر فرد شکل می‌گیرند نباید نقشی در عرصه عمومی سیاسی شهروندان ایفا کند. برای مثال باورهای دینی افراد کاملاً معتبر است (هر چند رورتنی ستایش‌گر آنها نیست) ولی نه زمانی که در خصوص مسائل عمومی وارد بحث و گفتگو با دیگر شهروندان می‌شوند حال منشأ فکرشان کتاب مقدس باشد یا لابراتور یا کتابخانه یا تجربه زندگی. در عرصه عمومی (در شرایط دموکراتیک) که هم تصمیمات طبق نظر اکثریت صورت می‌گیرد و هم حداقل حقوق هر فرد محفوظ است شهروندان از دخالت دادن مستقیم وجدان‌شان در گفت‌وگو اجتناب می‌ورزند و قاعده گفت‌وگوی آزادانه و دموکراتیک را می‌پذیرند. - به این معنی که اگر تصمیم جمع به خلاف میل این فرد تمام شود. نتیجه را می‌پذیرد.

بعضی از عکس‌العمل‌های منفی ناشی از مخالفت با موضع سیاسی رورتنی بود (که طرفدار نظام‌های دموکراتیک لیبرال است). بعضی دیگر مخالفت‌ها با موضع «ضد متافیزیکی» رورتنی بود و طبیعتاً افراد زیادی، به هر دو دلیل، تفکر رورتنی را غیرقابل پذیرش می‌دانند.

کیان تاجبخش